انتظار پويا (3(

 آيت الله محمد مهدي آصفي

در احاديث نوراني مباحث مهدويت به الفاظي بر مي خوريم كه به زبان رمز و نمادين، صفاتي را براي ياوران امام مهدي(عج) بيان فرموده‌اند.

در اين نوشتار ضمن بيان و بررسي برخي از اين ويژگي‌ها و صفات به بايسته‌هاي انتظار و مسؤوليت‌هاي افراد در اين زمينه اشاراتي شده است.

‌نشانه‌هاي ياوران مهدي(عج)

‌پيش‌ از آغاز بحث‌ و نشانه‌هاي ياوران مهدي(عج) ناچاريم‌ به‌ نكته‌اي‌ اشاره‌ كنيم وآن‌ اين‌ است كه‌ زبان‌ رايج‌ در زمان‌ صدور اين‌ روايت‌ها، زباني‌ رمزي‌ و نمادين‌ بوده؛ از اين‌ رو بايد <سيوف> را به‌ سلاح و <خيول> را به‌ ماشين‌ها، نفربرها، تانك‌ها ووسايل‌ نقليهِ‌ زرهي‌ و رزمي‌ معنا كرد. چنان‌ كه‌ وصف‌ <رُهبانٌ بالليل، ليوثٌ بالنهار> نيز، تعبيري‌ نمادين‌ و مجازي‌ است‌ كه مقصود از آن‌ عبادت‌ وتهجّد در شب، وشجاعت‌ وجرات‌ وجسارت‌ در روز‌ است.

زبان‌ رمزي‌ براي‌ كسي‌ كه‌ به‌ شيوه‌هاي‌ تعبير در منابع‌ وروايات‌ اسلامي‌ آشنا باشد، زباني‌ شناخته‌ شده‌ است. پس‌ از اين‌ مقدمه، بحث‌ از <نشانه‌هاي ياوران مهدي(عج)> را در اين‌ روايت‌ها آغاز مي‌كنيم:

1- گنج‌هايي‌ كه‌ از جنس‌ طلا ونقره‌ نيست‌

‌ياران‌ امام، گنجينه‌هايند. گنجينه، ثروتي‌ است‌ كه‌ مردم‌ از محلّ اختفاي‌ آن بي‌خبرند. ممكن‌ است‌ گنجي‌ در خانه‌ انسان، زير گام‌هاي‌ او، در زمين‌ مجاور منزل يا در شهر وي‌ باشد، ولي او از آن‌ گنج‌ بي‌خبر باشد. انصار امام‌ نيز گنج‌هاي‌ پنهانند؛‌ ممكن‌ است‌ يكي‌ از آنان‌ در خانهِ‌ فردي‌ از ما يا در همسايگي‌ يا در شهر ما باشد، ولي وي ‌را نشناسيم‌ وحقيرش‌ بشمريم، ‌نيز در چشم‌ مردمي‌ كه‌ ديدهِ‌ بصيرتشان‌ از نفوذ در اعماق‌ وكشف‌ گنج‌ها ناتوان‌ است، كوچك‌ آيند.

بي‌گمان‌ اين‌ بصيرت، يقين، توجّه‌ به‌ خدا،‌ بي‌باكي‌ وذوب‌ شدن‌ در ذات‌ خداي‌ تعالي‌- كه‌ انصار امام بدان‌ها توصيف‌ شده‌اند - به‌ يكباره‌ شكل‌ نمي‌گيرد، بلكه‌ در جان‌ اين‌ جوانان‌ وجود داشته‌ و تنها از ديدگان‌ مردم‌ پنهان‌ مانده‌ است؛ چنان‌ كه‌ گنجينه‌ها از چشم‌ها پنهان‌ مي‌مانند.

2- قدرت‌ وآگاهي‌

‌خداي‌ بلندمرتبه‌ در وصف‌ بندگان‌ شايستهِ‌ خود <ابراهيم>، <اسحاق> و<يعقوب> مي‌فرمايد:

<واذكر عبادنا ابراهيم‌ واسحاق‌ ويعقوب‌ اولي الايدي‌ والابصار انّا اخلصناهم‌ بخالصهٍ ذكري‌ الدّار وانّهم‌ عندنا لمن‌ المصطفين‌ الاخيار>1

وبندگان‌ ما ابراهيم‌ واسحاق‌ ويعقوب‌ را كه‌ نيرومند وديده‌ور بودند، به‌ ياد آور. ما آنان‌ را با موهبت‌ ويژه‌اي‌ - كه‌ يادآوري‌ آن‌ سراي‌ بود - خالص‌ گردانيديم. وآنان‌ در پيشگاه‌ ما به‌ جِدّ از برگزيدگان‌ نيكانند.

اين، از شگفت‌آورترين‌ توصيف‌هاست.

بصيرت، نيازمند قدرت‌ است‌ وبدون‌ قدرت‌ از دست‌ مي‌رود وبه‌ خاموشي‌ مي‌گرايد. بصيرت‌ را جز مؤ‌من‌ نيرومند بر نمي‌تابد، هنگامي‌ كه‌ قوايش‌ تحليل‌ رود فاقد بصيرت‌ شود. بنابراين، قدرت‌ نياز به‌ بصيرت‌ دارد؛ زيرا قدرت‌ بي‌بصيرت‌ به‌ لجاجت‌ ودشمني‌ واستكبار بدل‌ مي‌شود.

خداي‌ تعالي،‌ ابراهيم‌ واسحاق‌ ويعقوب‌ را چنين‌ توصيف‌ فرموده‌ است‌ كه‌ آنان‌ صاحبان‌ <قدرت‌ / الايدي> و <بصيرت‌ / الابصار> هستند. چنان‌ كه‌ در برخي‌ روايت‌ها‌ نيز، ياران‌ امام‌ عصر (عليه‌السلا‌م) به‌ صاحبان‌ <قدرت> و<بصيرت> توصيف‌ شده‌اند.

3- هشياري‌ وبصيرت‌

‌تعبير روايت‌ از حالت‌ آگاهي‌ وبصيرت‌ ياران‌ امام‌ عصر‌(عليه‌السلا‌م) تعبير عجيبي‌‌است:

<كالمصابيح‌ كَأنّ َقلوبهم‌ القناديل>

<آنان‌ چونان‌ چراغ‌هايند؛ انگار كه‌ در دل‌هاشان‌ قنديل‌هايي‌ روشن‌ است>.

آيا امكان‌پذير است‌ كه‌ ظلمت، قنديل‌ را بشكند؟ هر چند كه‌ ظلمت‌ قنديل‌ را احاطه‌ مي‌كند، ولي قدرت‌ درهم‌ شكستن‌ آن‌ را نخواهد داشت.

آنان اگرچه‌ تيرگي‌ شك‌ وترديدها متراكم‌ گردد وفتنه‌ها پي‌ در پي‌ درآيند، در روح‌ وجان‌ وهشياري اينان‌ نفوذ نتواند كرد. از اين‌ رو آنان‌ هنگامي‌ كه‌ رهسپار شوند، دچار شك‌ نگردند ، به‌ قهقرا نروند وبه‌ پشت‌ سر ننگرند. تعبير روايت‌ در اين‌ زمينه‌ چنين‌ است:

<لا يشوبه‌ شكُّ في‌ ذات‌ اللّه>

<دل‌هايي‌ كه‌ به‌ شك‌ در ذات‌ خدا آلوده‌ نشوند.>

از اين‌ تعبير فهميده‌ مي‌شود كه‌ منظور، امري‌ غير از شك‌ است؛ مخلوطي‌ از شك‌ ويقين‌ يا لحظاتي‌ است‌ از شك‌ كه‌ حالت‌ يقين‌ را مي‌شكافد وبه‌ گونه‌اي به‌ درون‌ يقين‌ نفوذ مي‌كند، ولي‌ طولي‌ نمي‌كشد كه‌ در مقابل‌ يقين‌ شكست‌ مي‌خورد و جا خالي‌ مي‌كند. چنين‌ چيزي‌ براي‌ بسياري‌ از مؤ‌منان‌ اتفاق‌ مي‌افتد و تنها ‌يقين‌ ياران‌ امام‌ را شكّي‌ بر نمي‌آشوبد. يقين‌ آنان‌ ناب‌ وخالص‌ وبه‌ دور از شايبهِ‌ شك‌ وترديد است.

4- عزم‌ نافذ

‌اين‌ بصيرت، چنان‌ عزم‌ نافذي‌ به‌ آنان‌ مي‌بخشد كه‌ هيچ‌ ترديدي در آن‌ نيست. تعبير از اين‌ عزم‌ به‌ <الجمر = اخگر، پارهِ‌ آتش>، تعبيري‌ باشكوه‌ وحكايتگر است. <اخگر> تا هنگامي كه ملتهب‌ وفروزان‌ است،‌ نفوذ مي‌كند ومي‌درد. تعبير به‌ <اشدّ من‌ الجمر = نافذتر از پارهِ‌ آتش>، دلپسندترين‌ تعبيري‌ است‌ كه‌ در باب‌ نفوذ عزم‌ مي‌شناسيم. ما نمي‌دانيم‌ كه‌ خداي‌ تعالي‌ در روح‌ وجان‌ جوانان‌ طالقان‌ چه‌ گنجينه‌هايي‌ از هشياري، يقين، عزم‌ ونيرو قرار داده‌ است. تعبيرهاي وارد در اين‌ روايت، تعبيرهاي‌ غيرمأنوسي‌ است. انگار كه‌ سخن‌ از آنان، سخن‌ از روي‌ وَجد وشيفتگي‌ است:

<زُبر الحديد كالمصابيح، كأنَّ في‌ قلوبهم‌ القناديل، اشدُّ من‌ الجَمر، رُهبانٌ بالليل، ليوثٌ بالنهار>

<پاره‌هاي‌ آهنند، چون‌ چراغند، انگار در دل‌هاشان‌ قنديل‌هايي‌ روشن‌ است، نافذتر از پاره‌ آتش، زاهدان‌ شب‌ وشيران‌ روز>.

گويي‌ كه‌ روايت‌ از تمام‌ توانايي‌هاي‌ لغت‌ سود جسته‌ تا امكان‌ تعبير از آگاهي، بصيرت، نيرومندي‌ وعزم‌ نافذ اين‌ جوانان‌ را به‌ دست‌ آورد.

5- نيرومندي‌

‌روايت، جوانان‌ طالقان‌ را به‌ [صاحبان] قدرتي‌ شگرف‌ كه‌ تاكنون‌ هيچ جواني‌ را بدان‌ نيرومندي‌ مشاهده‌ نكرده‌ايم، توصيف‌ كرده‌ است. در اين‌ عبارت‌ تأمل‌ كنيد: <كأنّ قلوبهم‌ زُبر الحديد = گويي‌ كه‌ دل‌هاشان‌ پاره‌هاي‌ آهن‌ است>.

آيا تاكنون‌ كسي‌ را ديده‌ايد كه‌ بتواند تكه‌هاي‌ آهن‌ را در كف‌ دست‌ ذوب‌ كند، يا بشكند يا نرم‌ سازد؟

<لَو حملوا علي‌ الجبال‌ لاَزالوها، لا يقصدون‌ براياتهم‌ بلده‌ اِلاّ خرّبوها كأن علي‌ خيولهم‌ اَلعُقبانُ>

<اگر به‌ كوه‌ها حمله‌ور شوند، آن‌ها را متلاشي‌ سازند، با پرچم‌هاشان‌ آهنگ‌ هيچ‌ دياري‌ را نكنند جز آن‌ كه‌ ويرانش‌ سازند، گويي‌ كه‌ عقابانند بر اسب‌ها>.

اين‌ تعابير عجيب‌ از قدرت‌ سهمگيني‌ حكايت‌ مي‌كند. اين‌ قدرت، از نوع‌ قدرتي‌ كه‌ طاغوت‌ها از آن‌ بهره‌مندند نيست، بلكه‌ فقط‌ برخاسته‌ از نيروي‌ عزم‌ واراده‌ ويقين‌ است.

6- مرگ‌جويي‌ وشهادت‌طلبي‌

<يدعون‌ بالشهاده‌ ويتمنّون‌ اَن يُقتلوا في‌ سبيل‌ الله>

<براي‌ شهادت‌ دعا مي‌كنند وآرزوي‌ كشته‌ شدن‌ در راه‌ خدا را در سر مي‌پرورانند.>

مرگي‌ كه‌ پيرمردان‌ نود ساله‌ وصد ساله‌ را دچار وحشت‌ مي‌سازد، در حالي‌ كه‌ تمام‌ لذت‌هاي‌ زندگي‌ وميل‌ بدان‌ها را از كف‌ داده‌اند ... آري، همان‌ مرگي‌ كه‌ پيران‌ را به‌ وحشت‌ مي‌اندازد، اين‌ جوانان‌ كه‌ در آغاز جواني‌ به‌ سر مي‌برند، بدان‌ عشق‌ مي‌ورزند. عشق‌ به‌ شهادت‌ از دو چيز سرچشمه‌ مي‌گيرد ودو نتيجه‌ را در زندگي‌ مردم‌ به‌ جاي‌ مي‌گذارد؛ آن‌ دو چيز، رويگرداني‌ از دنيا وتوجّه‌ به‌ خداي‌ تعالي‌ است. اگر انسان‌ با دوستي‌ دنيا در دلش‌ مقابله‌ كند، خود را از بند آن‌ رها سازد وفريبش‌ را نخورد، بي‌گمان‌ گام‌ نخست‌ را در اين‌ راه‌ - كه‌ دشوارترين‌ گام‌ است‌ - برداشته وگام‌ ديگر آن‌ است‌ كه‌ دل‌ به‌ محبّت‌ خدا دهد وشيفتهِ‌ ياد وعشق‌ او باشد كه صاحب‌ چنين‌ دلي‌ با تمام‌ وجود به‌ سوي‌ خدا بازگردد.

نزد اين‌ گروه، امور دنيوي‌ را اهميّتي‌ نيست. با ديگران‌ در بازارها واجتماع‌ها‌ حاضر مي‌شوند، ولي به‌ دل، از اين‌ امور غايبند ودربارهِ‌ اينان‌ تركيبِ <حاضرِ غايب>2 به طور كامل مصداق‌ پيدا مي‌كند.

اين‌ جنگجويان‌ جسور، عاشق‌ مرگي‌ هستند كه‌ مردم‌ از آن‌ مي‌هراسند. شهادت‌ را طلب‌ مي‌كنند ودر آن‌ لقاي‌ الهي‌ را مي‌جويند. اشتياق‌شان‌ به‌ شهادت، به‌سان‌ اشتياق‌ مردم‌ به‌ لذت‌هاي‌ دنيا و بلكه‌ برتر از آن‌ است.

كم‌ هستند كساني‌ كه‌ آنان‌ را درك‌ كنند. انسان‌هاي‌ غربي‌ براي‌ درك‌ آنان‌ راهي ندارند. و‌گاه‌ آنان‌ را به‌ <خودكشي‌كنندگان>3 توصيف‌ مي‌كنند، حال‌ آن‌ كه‌ <خودكشي‌ كننده> كسي‌ است‌ كه‌ از دنيا خسته‌ مي‌شود ودر زندگي‌ به‌ بن‌بست‌ مي‌رسد،‌ ولي‌ اين‌ جوانان‌ درهاي‌ دنيا را به‌ روي‌ خود گشوده‌ مي‌يابند، دنيا به‌ رويشان‌ لبخند مي‌زند وبا تمام‌ طراوت‌ وزيب‌ وزيورهايش‌ به‌ سرشان‌ سايه‌ مي‌افكند. بنابراين، آنان‌ از دنيا خسته‌ نشده ودر آن‌ به‌ بن‌بست‌ نرسيده‌اند، بلكه‌ از آن‌ رويگردان‌ شده‌اند؛ زيرا مشتاق‌ لقاي‌ الهي‌اند.

غربيان، اين‌ جوانان‌ را به‌ <تروريسم> متهم‌ مي‌كنند، حال‌ آن‌ كه‌ اين‌ها تروريست‌ نيستند و‌اگر مي‌گفتند كه‌ اينان‌ از ترور نمي‌هراسند، سخني‌ نزديك‌تر به‌ واقعيت‌ بود.

رويگرداني‌ از دنيا وعشق‌ به‌ لقاي‌ الهي، سرچشمهِ عشق‌ به‌ شهادت‌ وكشته‌ شدن‌ در راه‌ خداست. امّا آن چه‌ كه‌ از عشق‌ به‌ شهادت‌ حاصل‌ مي‌شود، عزم‌ ونيرومندي‌ است؛ جنگجوي‌ بي‌باكي‌ كه‌ توان‌ آن‌ را داشته‌ باشد كه‌ خود را از [بند] دنيا آزاد كند، چنان‌ عزم،‌ اراده‌ ونيرويي‌ در خود مي‌يابد كه‌ ديگران‌ از آن‌ بي‌نصيبند.

اين‌ عزم‌ [قاطع] وتوان‌ [بالا] با‌ اسباب‌ قدرت‌ مادّي‌ كه‌ در جبههِ‌ مخالف‌ موجود است، هيچ ارتباطي ندارد؛ هر چند كه‌ ما ضرورت‌ وجود اين‌ اسباب‌ وقدرت‌هاي‌ مادّي‌ واهميّت‌ آن‌ها را در ظهور امام (عليه السلا‌م) ونزديك‌تر شدن‌ فرج‌ آن‌ حضرت،‌ انكار نمي‌كنيم.

7- تعادل‌ شخصيّت‌

‌از بارزترين‌ نشانه‌هاي‌ اين‌ گروه، تعادل‌ در شخصيت، تعادل‌ ميان‌ دنيا وآخرت‌ وتعادل‌ ميان‌ قدرت‌ وبصيرت‌ است‌ وهمين‌ راز نيرومندي‌ ونفوذ آنان‌ مي‌باشد.

خداي‌ تعالي‌ اين‌ موازنه‌ وتعادل‌ را دوست‌ دارد وافراط‌ وتفريط‌ وگرايش‌ به چپ‌ و راست‌ را ناپسند مي‌دارد. خداي‌ بزرگ‌ فرموده‌ است:

<وَابتَغِ فيما ءاتَيكَ‌ اللّهُ الدّار الاخره‌ ولا تَنسَ نصيبَك مِنَ الدّنيا>4

<وبا آن‌چه‌ خدايت‌ داده،‌ سراي‌ آخرت‌ را بجوي‌ وسهم‌ خود را از دنيا فراموش‌ مكن>.

خداي‌ تعالي‌ در مقام‌ آموزش‌ دعا به‌ ما فرموده‌ است:

<ربّنا آتنا في‌ الدنيا حسنهً وفي‌ الاخره‌ حسنهً>5

<پروردگارا! در اين‌ دنيا به‌ ما نيكي‌ ودر آخرت‌ نيز نيكي‌ عطا كن>.

و نيز خداي‌ تعالي‌ فرمايد:

(وَلا تجعل‌ يدََك‌ مغلوله‌ الي‌ عنقك ولا تبسطها كُلَّ البسطِ فتقعد ملوماً محسورا)6

<دستت‌ را به‌ گردنت‌ زنجير مكن‌ [بخيل‌ مباش] وبسيار [هم] گشاده‌دستي‌ منما كه‌ ملامت‌ شده‌ وحسرت‌زده‌ بر جاي‌ ماني>.

تعادل‌ بين‌ خشوع‌ وعبوديت‌ براي‌ خدا، فروتني‌ در برابر مؤ‌منان‌ وشدّت‌ و‌قاطعيت‌ در برابر كافران‌ نيز از همين‌ موازنه‌ محسوب‌ مي‌شود.

اَذّلهٍ علي‌ المومنين‌ اعزّهٍ علي‌ الكافرين>7

<با مؤ‌منان، فروتن‌ وبر كافران‌ سرفرازند.>

تعادل‌ بين‌ توكّل‌ بر خدا وتلاش‌ وكار وبرنامه‌ريزي‌ نيز، از همين‌نوع موازنه‌ است. حضرت‌ اميرمؤ‌منان‌ علي(عليه السلا‌م) براي‌ <همّام> جوانب‌ اين‌ موازنه‌ وتعادل‌ در شخصيّت‌ <متّقين> را چنين‌ توصيف‌ كرده‌ است:

فمن‌ علامه‌ احدهم‌ انّك تري له‌ قوّه‌ في دينٍ وحزماً في‌ لينٍ وايماناً في‌ يقين‌ وحرصاً في‌ علمٍ وعلماً في‌ حلمٍ وقصداً في‌ غني وخشوعاً في‌ عبادهٍ وتجمّلاً في‌ فاقه‌ وصبراً في‌ شدّه‌ وطلباً في‌ حلالٍ ونشاطاً في‌ هُديً وتَحَرُجّاً عن‌ طمعٍ يعمل‌ الاعمال‌ الصالحه‌ وهو علي‌ وجلٍ، يُمسي وَهمُّهُ الشكر ويُصبحُ و هَمُّهُ الذكر يَبيت‌ حذراً ويُصبح‌ فرحاً، ... يمزج‌ الحلم‌ بالعلم‌ والقول‌ بالعمل‌ ... في‌ الزلازل‌ وقور و في‌ المكاره‌ صبورٌ وفي‌ الرخاءِ شكورٌ ... نفسه‌ منه‌ في‌ عَناءٍ والنّاس‌ منه‌ في‌ راحهٍ.>8

<از نشانه‌هاي‌ هر يك‌ از آنان‌ اين‌ است‌ كه‌ در كار دين‌ نيرومندش‌ بيني‌ وپايدار، نرم‌خوي‌ هشيار ودر ايمان‌ استوار ودر طلب‌ دانش‌ حريص‌ وبا داشتن‌ علم‌ بردبار ودر توانگري‌ ميانه‌رو ودر عبادت‌ فروتن وبه‌ درويشي‌ نكوحالي‌ نمودن ودر سختي‌ شكيبايي‌ كردن‌ وجستجوي‌ آن‌چه‌ رواست‌ وشادماني‌ در رفتن‌ راه‌ راست‌ ودوري‌ گزيدن‌ از طمع. كارهاي‌ نيك‌ مي‌كند ودر هراس‌ است. روز را به‌ شب‌ مي‌رساند ودر بند سپاس‌ است. بامداد مي‌كند ذكرگويان، شب‌ را به‌ سر مي‌برد ترسان وروز مي‌كند‌ شادان‌ ... بردباري‌ را با دانش‌ در مي‌آميزد وگفتار را با كردار ... به‌ هنگام‌ دشواري‌ها بردبار است‌ ودر ناخوشايندها پايدار ودر خوشي‌ها سپاسگزار ... نفسِ او از او در زحمت‌ است‌ ومردم‌ از وي‌ در راحت>.

اين‌ موازنه‌ از ويژگي‌هاي‌ بارز درشخصيت‌ ياران‌ امام‌ عصر(عليه السلا‌م) ا‌ست.

8- زاهدان‌ شب، شيران‌ روز

‌روايت، با جملهِ‌ <رهبانٌ بالليل، ليوث‌ بالنهار> به‌ چنين‌ موازنه‌اي‌ اشاره كرده‌ است. در ساختار شخصيت‌ انسان، شب‌ وروز نقش‌هاي‌ گوناگوني را ايفا مي‌كنند. گردش‌ شب‌ وروز، يك‌ گردش‌ تكاملي‌ است، هر كدام‌ ديگري‌ را كامل‌ مي‌كند و با مشاركت‌ يكديگر، در بناي‌ شخصيت‌ انسان‌ مؤ‌من‌ دعوتگر ومجاهد نقش‌ دارند.

اگر تهجّد وعبادت‌ در شب‌ نباشد، انسان‌ در رويارويي‌ با گردنه‌هاي‌ دشوار، استواري‌ لازم‌ را نمي‌يابد واز ادامهِ‌ حركت‌ در راه‌ پرخاري‌ كه‌ در روز بايد بپيمايد، باز مي‌ماند. همچنين‌ اگر حركت‌ در <روز> نباشد، <شب> يار وهمراه‌ خود را از عمل‌ به‌ وظيفهِ‌ دعوتگري‌ به‌ سوي‌ خدا در اجتماع‌ باز مي‌دارد وانسان‌ دومين‌ نقش‌ خود را در زندگي‌ دنيا - پس‌ از عبادت‌ خدا - كه‌ دعوت‌ به‌ سوي‌ عبوديت‌ اوست، از كف‌ مي‌دهد.

قرآن‌ كريم‌ بر تأثير شب‌ در آماده كردن انسان‌ها براي دعوت‌ به‌ سوي‌ خدا وكوشش‌ در اين‌ راه‌ تأكيد ورزيده‌ است. در آغازين‌ روزهاي‌ رسالت‌ پيامبر اكرم(ص)،‌ سورهِ‌ مبارك‌ مزمّل‌ بر آن‌ حضرت‌ نازل‌ شد. در اين‌ سورهِ‌ شريف،‌ خداي‌ تعالي‌ از پيامبرش‌ خواسته‌ است‌ تا شبانگاهان، خود را براي‌ تحمّل‌ <قول‌ ثقيل>9 در روز آماده‌ سازد.

خداي‌ تعالي‌ در اين‌ سوره‌ خطاب‌ به‌ پيامبرش‌ فرموده‌ است:

<يا ايّها المزمل‌ قُم‌ اللّيل‌ اِلاّ قليلاً نصفه‌ او انقص‌ منه‌ قليلاً اَوزِد عليه‌ وَرتّل‌ القرآنَ ترتيلاً اِنّا سَنُلقي عَلَيكَ قَولاً ثقيلاً اِنَّ‌ ناشئَه‌ اللّيل‌ هِيَ اشَدُّ وَطاً‌ وَ اَقوَمُ قيلاً اِن لَكَ في‌ النهار سَبحاً طويلاً>10

<اي‌ جامه‌ به‌ خود پيچيده! شب‌ را برخيز، مگر اندكي. نيمي‌اش‌ را يا كمي‌ از نيم‌ بكاه‌ يا بر آن‌ بيفزاي‌ وقرآن‌ را آرام‌ وپر درنگ‌ بخوان. ما بر تو سخني‌ گران‌ القا مي‌كنيم كه‌ خيزش‌ شب، به‌ اثر سخت‌تر است‌ وبه‌ گفتار استوارتر كه‌ تو را در روز، آمد وشدي‌ دراز است>.

تعبير از شب‌ به‌ <ناشئه>، تعريفي دقيق‌ وگويا است. شب، انسان‌ را مي‌سازد واو را آماده‌ انجام‌ كارهاي‌ بزرگ‌ مي‌نمايد وشخصيت‌ وي‌ را صيقل‌ مي‌دهد. واژهِ‌ <قيلاً> يعني‌ سخن‌ وياد خدا <ان‌ ناشئه‌ الليل‌ هي‌ اشد وطئاً واقوم‌ قيلاً>.

در خطبهِ‌ <متّقين> حضرت‌ امام‌ اميرمؤ‌منان‌ علي(ع) براي‌ <همّام>(قدس‌سره) دو بخش‌ از زندگي‌ پرهيزگاران،‌ يعني شب‌ و روز را چنين‌ توصيف‌ كرده‌ است. بنگريد:

<اَمّا اللّيلُ فصافّونَ اَقدامهم‌ تالينَ لاِ َجزاء القرآنِ يُرَتّلونه‌ ترتيلاً. يُحزِّنونَ بِهِ اَنفُسَهُم وَ يَستَثيرون‌ به‌ دَواءَ دائِهم. فَاِذا مَرُّوا بآيهٍ فيها تشويقٌ رَكَنُوا اليها طمعاً وَ تَطَلعَت نُفُوسُهُم اِلَيها شوقاً وَظَنُّوا اَنّها نَصبُ اَعيُنِهِم، وَ اِذا مَرُّوا بِآيهٍ فيها تخويف اَصغَوا اِلَيها مَسامِعَ قُلُوبِهِم وَظَنُّوا اَن زَفيرَ جهنمَ وَشَهيقَها في اُصُولِ آذانِهِم، فَهُم حانونَ عَلي اَوساطِهِم، مُفتَرِشُونَ لِجِباهِهِم وَ اَكُفّهِم وَ رُكَبِهِم وَ اَطرافِ اَقدامِهِم، يَطلِبُونَ اِلَي‌ اللّهِ تَعالي في فَكاكِ رِقابِهِم. وَ اَما النهارُ فَحُلَماء عُلَماء، اَبرارٌ اَتقِياء، قَد بَراهُمُ الخَوفُ بَريَ القِداحِ، يَنظُرُ اِلَيهِم النّاظِرُ فَيَحسَبهُم مَرضي وَما بِالقَومِ مِن مَرَضٍ وَيَقُولُ: قَد خُولِطُوا وَلَقَد خالَطَهُم اَمرٌ عَظيمٌ.>11

<چون‌ شب‌ شود برپا ايستاده،‌ آيات‌ قرآن‌ را با تأمّل‌ وانديشه‌ مي‌خوانند وبا خواندن‌ وتدبّر در آن‌ خود را اندوهگين‌ مي‌سازند وبه‌ وسيلهِ‌ آن‌ به‌ درمان‌ درد خويش‌ كوشش‌ دارند. پس‌ هرگاه‌ به‌ آيه‌اي‌ برخورند كه‌ به‌ شوق‌ آورده‌ واميدواري‌ در آن‌ است، به‌ آن‌ طمع‌ نمايند وبا شوق‌ به‌ آن‌ نظر مي‌كنند، آن‌ سان‌ كه‌ گويي‌ پاداشي‌ كه‌ آيه‌ از آن‌ خبر مي‌دهد، در برابر چشم‌ ايشان‌ است‌ وآن‌ را مي‌بينند. هرگاه‌ به‌ آيه‌اي‌ برخورند كه‌ در آن‌ بيم‌ دادني‌ است، گوش‌ دل‌هاي‌ خويش‌ بدان‌ نهند چنان‌ كه‌ گويا شيون‌ (اهل) دوزخ‌ در بيخ‌ گوش‌هاي‌ ايشان‌ است. (در پيشگاه‌ الهي‌ براي‌ ركوع) قد خود را خم‌ مي‌كنند و(براي‌ سجود) پيشاني‌ها وكف‌ها وزانوها واطراف‌ قدم‌هاشان‌ را بر روي‌ زمين‌ مي‌گسترانند. از خداي‌ تعالي‌ آزادي‌ خويش‌ را (از عذاب‌ رستاخيز) درخواست‌ مي‌كنند، ولي‌‌در روز، دانشمندانند خويشتن‌دار، نيكوكارانند پرهيزگار. ترس‌ (از خدا) آنان‌ را چون‌ تير پيراسته‌ لاغر كرده‌ است‌ ونزار. چون‌ كسي‌ بدان‌ها نگرد پندارد بيمارند، ولي آن‌ها را بيماري‌ نيست‌ وگويد خردهاشان‌ آشفته‌ است، (امّا) موجب‌ آشفتگي‌ ايشان‌ كاري‌ است‌ بزرگ.>

شب‌ وروز دو نيمهِ‌ زندگي‌ انسانند كه‌ يكديگر را تكميل‌ مي‌كنند. شب‌ را دولتي‌ ودولتمرداني‌ است‌ وروز را دولتي‌ ودولتمرداني. دولتمردان‌ روز بدون‌ قيام‌ شب‌ به‌ نتيجه‌ نمي‌رسند ودولتمردان‌ شب‌ بدون‌ تلاشِ روز، در دعوت‌ مردم‌ به‌ بندگي‌ خدا وحاكميت‌ دين‌ حق‌ موفّق‌ نخواهند بود.

ياران‌ امام‌ عصر(عج) هم‌ مردان‌ شبند وهم‌ مردان‌ روز وخداوند بديشان‌ دولت‌ شب‌ وروز هر دو را بخشيده است:

<سمه‌ العبيد من‌ الخشوع‌ عليهم‌

‌لِلّه‌ اِن ضمتهم‌ الاسحارُ

فاذا ترجلّت‌ الضحي شهدت‌ لهم‌

‌بيض‌ القواضب‌ انهم‌ احرارُ>

<نشان‌ بندگي‌ بندگان‌ از خشوع‌ آنان‌ هويداست ‌خدا را اگر سپيده‌دمان‌ بديشان‌ ضميمه‌ شود وهنگام‌ كه‌ بامداد برآيد، گواهي‌ دهدبرق‌ تيغ‌ها كه‌ آنان‌ آزاد مردانند>

اگر آنان‌ مردان‌ دولت‌ شب‌ نبودند به‌ تنهايي‌ قدرت‌ رويارويي‌ با گردنكشان‌ زمين‌ را نداشتند واگر مردان‌ روز نبودند، قادر نبودند زمين‌ را از آلودگي‌ شرك‌ براي برپايي‌ توحيد و عدل تطهير كنند. همچنين‌ اگر آنان‌ از مردان‌ روز نبودند، در زندگي‌ مردم‌ به‌ توحيد وعدل‌ حكم‌ نمي‌كردند. ونيز اگر از مردان‌ شب‌ نبودند، دچار غرور شده‌ واز صراط‌ مستقيم‌ منحرف‌ مي‌شدند.

دو مرحله‌يا دو نسل؟

‌ما در مقابل‌دو نسل‌قرار داريم، نخست: نسلي‌كه‌شاهد سقوط و فروپاشي‌تجربه‌سوسياليسم‌ماركسيستي‌و تجربهِ‌دموكراسي‌سرمايه‌داري‌[غربي] است‌وزمين‌را مهيّاي‌ظهورامام عصر(عج) خواهد ساخت. اينان‌همان‌نسل<موطّئان‌/ زمينه‌سازانند>.‌دوم: نسلي‌كه‌به‌ياري‌امام(ع) بر مي‌خيزد وپيش‌روي‌او نبرد مي‌كند. اينان‌همان‌نسل‌<انصار>اند.

آيا اينان‌تنها دو نسل‌محسوب‌مي‌شوند يا آن‌كه‌ دو نسل‌ودو مرحله‌از تاريخ‌هستند؟ ما [به‌درستي] نمي‌دانيم، ‌ولي‌بعيد است‌كه‌چنين‌اقدام‌بزرگي‌تنها در يك‌نسل‌سامان‌پذيرد.

‌بايسته‌هاي‌مرحلهِ‌انتظار ومسؤ‌وليت‌هاي‌آن‌

‌ما هم‌اكنون‌در دوران‌انتظار به‌سر مي‌بريم‌كه‌درازدامن‌ترين‌مرحله‌در تاريخ‌اسلام‌است. به‌راستي‌مهم‌ترين‌بايسته‌ها ومسؤ‌وليت‌هاي‌اين‌مرحله‌چيست؟

آن چه‌در پي‌مي‌آيد خلاصه‌اي‌از اين‌بايسته‌ها ومسؤ‌وليت‌هاست:

1- آگاهي‌

‌آگاهي‌گونه‌هايي‌دارد:

الف) بينش‌توحيدي واين‌كه‌تمام‌هستي‌از خدا وهمه‌چيز در كف‌قدرت‌اوست. خدا بر هر كاري‌توانا وهمه‌چيز در آسمان‌وزمين، تحت‌فرمان‌اوست‌واز خود هيچ‌اختياري‌ندارد.

ب) آگاهي‌از وعدهِ ‌الهي‌در شرايط‌سخت‌سياسي، در مرحلهِ‌ضعف‌وناكامي‌ودر شرايط‌سقوط. يكي‌از دشوارترين‌كارها در چنين‌شرايطي آن‌است‌كه‌انسان‌اين‌سخنان‌خداي‌تعالي ‌ر ا درك كند:

<وَلا تَهِنوا وَلا تحزنوا واَنتُمُ الاعلون‌ان‌كنتم‌مؤ‌منين>12

<سست‌مشويد واندوه‌مخوريد، شما برتريد اگر مؤ‌من‌باشيد.>

<وَنُريدُ اَن نَمُن عَلَي‌الذينَ استضعفوا فِي‌الارضِ ونجعلهم‌ائمّهً ونجعلهم‌الوارثين‌ونمكّن‌لهم‌في‌الارض>13

<ما مي‌خواهيم، بر آنان‌كه‌در زمين‌خوارشان‌شمرده‌اند منّت‌نهيم‌وآنان‌را پيشوايان‌[مردم] گردانيم‌وايشان‌را وارث‌زمين‌كنيم‌ودر زمين‌قدرتشان‌دهيم.>

<ولقد كتبنا في‌الزبور مِن بَعدِ الذّكر اَن الارضَ يَرثها عبادِيَ الصّالِحُونَ>14

<همانا در زبور، پس‌از آن‌يادكرد، نوشتيم‌كه‌زمين‌را بندگان‌شايستهِ‌ما به‌ارث‌خواهند برد.>

<كَتَبَ اللّهُ لاَ َغلِبَنَّ اَنَا وَ رُسُلي>15

<خداوند مقرّر كرده‌است‌كه‌حتماً من‌وفرستادگانم‌هر آينه‌پيروز خواهيم‌شد.>

<وَلَيَنصُرَنَّ اللّهُ مَن يَنصُرُهُ>16

<هر آينه‌خدا هر كه‌را ياري‌اش‌كند، ياري‌مي‌كند.>

ج) آگاهي‌به‌نقش‌انسان‌مسلمان‌در كرهِ‌زمين كه‌عبارت‌است‌از سرپرستي، گواهي‌دادن‌ورهبري‌بشريّت‌[به‌سوي‌خير وفلاح]. خداي‌تعالي‌فرمايد:

<وَكذلِكَ جعلناكم‌اُمهً وَسطاً لِتكونوا شُهَداءَ عَلَي‌النّاسِ ويكون‌الرسُولُ عليكم‌شهيداً>17

<اين‌چنين‌شما را مردمي‌ميانه‌ساخته‌ايم‌تا خود بر مردمان‌گواه‌باشيد وپيامبر بر شما.>

د) آگاهي‌از‌نقش‌دين‌اسلام‌در زندگي‌بشري‌براي از ميان‌برداشتن‌فتنه‌واميال‌نفساني‌از مسير دعوت‌حقّ. خداي‌تعالي‌مي فرمايد:

<وقاتلوهم‌حَتّي لا تكونَ فتنَهٌ ويكونَ الدّينُ لِلّه>18

<با آنان‌بجنگيد تا آشوبي‌نباشد ودين‌از آنِ خداي‌شود.>

ه) آگاهي‌از سنّت‌هاي‌[رايج] الهي‌در تاريخ‌واجتماع‌وضرورت‌آمادگي، زمينه‌سازي، حركت‌وفعاليّت‌در ضمن‌اين‌سنن‌ومحال‌بودن‌گذر از آن‌ها. از اين‌رو خداي‌تعالي‌فرمان‌داده‌است‌تا مسلمانان‌در خود آمادگي‌هاي‌لازم‌براي‌ورود در اين‌مبارزهِ‌قاطع‌وسرنوشت‌ساز را ايجاد كنند:

<وَاَعِدُّوا لَهُم مَا استطعتم‌مِن قُوّهٍ>19

<تا مي‌توانيد در مقابل‌دشمنان‌نيرو مهيّا كنيد.>

2- اميدواري‌

‌در صورتي‌كه‌اميد انسان‌به‌برآورده‌شدن‌وعده‌هاي‌خداوند به‌بندگان وبه‌حول‌وقوّه‌واقتدار‌او باشد، بي‌گمان‌اين‌اميدواري‌پايان‌ناپذير خواهد بود وصاحبش‌ناكام‌نخواهد شد. به‌همين‌دليل‌است‌كه‌انسان‌مسلمان‌رشته‌اش‌را به‌رشتهِ‌الهي‌ونيرويش‌را به‌نيروي‌الهي‌استحكام‌مي‌بخشد وهر كه‌رشته‌اش‌را به‌رشتهِ‌الهي‌پيوند زند وقوي‌گرداند، اميد ونيرو واقتدارش‌پايان‌ناپذير خواهد بود.

3- مقاومت‌

‌مقاومت‌نتيجهِ‌اميدواري‌است. غريقي‌كه‌گروه‌نجات‌را از دور مي‌نگرد كه‌به‌سوي‌او در حركت‌است، بر امواج‌آب‌غلبه‌خواهد كرد وبراي‌چنين‌غلبه‌اي‌در عضلاتش‌نيرويي‌فوق‌العاده‌خواهد يافت.

4- حركت‌

‌حركت، همان‌امر به‌معروف‌ونهي‌از منكر، دعوت‌به‌سوي‌خدا و آماده‌سازي‌زمين‌براي‌ظهور امام‌عصر(عج) وبرپايي‌دولت‌جهاني‌او است. وايجاد آمادگي‌هاي‌لازم‌بينشي، ايماني‌وتشكيلاتي‌در نسل‌مؤ‌مني‌كه‌به‌ياري‌امام‌وزمينه‌سازي‌ظهور او‌قيام‌مي‌كند، معناي ديگر حركت است.

5- دعا براي‌ظهور امام(عج)

‌شكّي‌نيست‌كه‌دعا به‌همراه‌حركت‌وفعاليّت‌ و امر به‌معروف ونهي‌از منكر از عوامل‌نزديك شدن ظهور امام‌زمان(عج) است. دعاهاي‌زيادي‌در بارهِ ظهور امام(عج) وثواب‌انتظار رسيده‌است. يكي‌از دعاهايي‌كه‌مؤ‌منان، آن‌را مي‌خوانند وتكرار مي‌كنند، دعاي‌زير است:

<اللّهم‌كن‌لِوَليّك الحجه‌بن‌الحسن، صلوات عليه‌وعلي‌آبائه، في‌هذه‌الساعه‌وفي‌كُلّ ساعه، وليّاً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعيناً حتي‌تسكنه‌ارضك طوعاً وتمتّعه‌فيها طويلاً>.

شِكوه‌ودعا

‌در دعاي‌<افتتاح> كه‌از حضرت‌حجت(عج) نقل‌است، اين‌شكايت‌تلخ‌و‌اين‌دعاي‌دلپذير را مي‌خواني:

<اللّهُم اِنّا نرغب‌اليك في‌دولهٍ كريمهٍ تُعِزُّ بها الاسلام‌واهله‌وتذلُّ بها النّفاق‌واهله‌وتجعلنا فيها مِنَ الدّعاهِ الي‌طاعتك والقاده‌الي‌سبيلك وترزُقُنا بها كرامه‌الدّنيا والاخره‌... اللّهُم اِنّا نَشكُو اليك فَقدَ نَبيّنا - صلواتك عليه‌وآله‌- وغَيبَهَ وَليّنا وكثره‌عَدُّوِنّا وَقِلَّهَ عَدَدِنا وَشِدَّهَ الفِتَنِ بِنا وَتَظاهُرَ الزمان‌علينا.>

<خدايا! ما از تو اميد داريم‌آن‌حكومت‌كريمي‌را‌كه‌به‌سبب‌آن‌اسلام‌ومسلمانان‌را عزت‌بخشي‌ونفاق‌واهل‌آن‌را ذليل‌گرداني، برقرار سازي‌وما را در آن، از دعوت‌كنندگان‌به‌طاعت‌خويش‌واز رهبران‌راه‌هدايتت‌قرار دهي‌وكرامت‌دنيا وآخرت‌را به‌ما روزي‌فرمايي‌... خدايا! از نبودِ پيامبر ما - كه‌درود تو بر او وخاندانش‌باد - ، غيبت‌ولي‌ما وفزوني‌دشمن‌ما وكمي‌عدد ما، زيادي‌ فتنه‌هايي‌كه‌بر ما فرود مي‌آيد وناسازگاري‌زمانه‌به‌تو شكوه‌مي‌كنيم>.

‌انتظار مطلوب‌

‌بنابراين، انتظار بر دو گونه‌است: انتظار آگاهانه‌ومطلوب، و انتظار ‌نامطلوب كه دوّمي، همان‌مترصد بودن‌علامت‌هاي‌ظهور، مانند صداي‌آسماني‌(صيحه)، فرو رفتن‌در زمين‌(خَسف)، ظهور سفياني‌ودجّال‌است. ما اين‌علايم‌را نفي‌نمي‌كنيم، در اين‌باره‌روايت‌هاي‌زيادي‌در مجموعهِ‌روايات‌<مَلاحِم> آمده‌است. هر چند اين‌روايت‌ها‌تاكنون‌به صورت دقيق مورد پژوهش‌سندي‌علمي‌قرار نگرفته، ولي از قبل‌بر درستي‌برخي‌از آن‌ها تأكيد مي‌كنيم. ليكن‌در اين‌جا بر شيوهِ‌<مترصد بودن> در معني‌انتظار، انتقاد داريم. به‌نظر ما اين‌شيوه،‌امّت‌را از عمل‌به‌وظايفي‌كه‌در دورهِ‌انتظار بر دوش‌اوست،‌منحرف‌مي‌سازد واز شيوهِ‌انتظار صحيح‌باز مي‌دارد.

ولي مورد نخست، همان‌<انتظار مطلوب> است. در چنين‌انتظاري‌هم‌فعاليت‌وحركت‌وامر به‌معروف‌ونهي‌از منكر وجود دارد وهم‌دعوت‌به‌سوي‌خدا وجهاد واين، از نشانه‌هاي‌بزرگ‌ظهور امام‌عصر(عج) است؛ زيرا ظهور امام(عج) با زنجيره‌اي‌از سنّت‌هاي‌الهي‌در جامعه‌وتاريخ‌ارتباط‌دارد كه اين‌سنّت‌ها متحقق‌نمي‌شود مگر به‌فعاليت‌وحركت.

علامت‌هاي‌ظهور در روايت‌ها‌اجمالاً صحيح‌هستند، امّا به‌نظر ما محدود به‌زمان‌خاصي‌نيستند ودر روايت‌ها‌نيز صراحتاً وارد شده‌كه‌وقّاتون20 را تكذيب‌كنيد.

عبدالرحمن‌بن‌كثير مي‌گويد: ما نزد حضرت‌ابي‌عبدالله‌امام‌صادق(ع) بوديم‌كه‌مهزم‌وارد شد وبه‌امام‌عرض‌كرد: قربانت‌شوم، دربارهِ‌اين‌حادثه‌اي‌كه‌ما انتظار آن‌را مي‌كشيم‌(ظهور امام‌عصر(عج)) بفرماييد كي‌اتفاق‌مي‌افتد؟ امام(ع) فرمود:

<يا مَهزَم! كذب‌الوقّاتون‌وهلك المستعجلون.>21

<اي‌مهزم! آنان‌كه‌براي‌اين‌امر وقت‌مشخص‌مي‌كنند، دروغ‌مي‌گويند وآنان‌كه‌تحقق‌آن‌را پيش‌از موعدش‌مي‌جويند هلاك‌مي‌شوند>.

فُضيل‌بن‌يسار از امام‌باقر(ع) سؤ‌ال‌كرد: آيا براي‌اين‌امر (ظهور حضرت) زمان‌خاصّي‌است؟ فرمود:

<كذب‌الوقّاتون.>22

<دروغ‌گفته‌اند آنان‌كه‌زمان‌خاصي‌را مقرر كرده‌اند>.

بنابراين، هدف از نشانه‌ها ، روشن‌كردن‌دقيق‌زمان‌ظهور امام‌عصر(عج) نيست. درست‌آن‌است‌كه‌بگوييم‌اين‌ها به‌اعمال‌ما ارتباط‌دارد. <خسف> و<صيحه> [مثلاً] از علامت‌هاي‌ظهورند، ولي‌عمل‌ماست‌كه‌تحقق‌اين‌امور را نزديك‌يا دور مي‌سازد.

اين‌تصحيح‌وتوجيه‌در تفسير مفهوم‌ظهور ضروري‌است‌و‌همان‌است‌كه‌ما از آن‌به‌<انتظار مقبول‌وموجّه> ياد مي‌كنيم.

تصحيح‌مفهوم‌انتظار

‌ما امروزه‌در عصري‌زندگي‌مي‌كنيم‌كه‌در آن‌سخنان‌زيادي‌در مورد ظهور امام‌عصر(عج) گفته ‌مي‌شود. در عصرهاي‌تاريخي‌دور ونزديك‌خودمان‌دوره‌اي‌را سراغ‌نداريم‌كه‌مردم‌به‌اندازهِ امروز از ظهور امام(ع) ودولت‌او سخن‌گفته‌وتوجه‌نشان‌داده‌باشند. بنابراين، <انتظار> از ويژگي‌هاي‌بارز عصر ماست؛ ولي‌متأسفانه‌اصلاح‌وارشادي‌در سطح‌عموم،‌دربارهِ‌مسألهِ‌انتظار صورت‌نگرفته‌است. جوانان‌ما مسألهِ‌ظهور امام‌عصر(عج) ونشانه‌هاي ظهور او را در لابه‌لاي‌كتاب‌ها مي‌جويند. به‌نظر من‌چنين‌رويكردي‌صحيح‌نيست،‌بلكه‌درست‌آن‌است‌كه‌ظهور امام‌وانقلاب‌جهانيي‌كه‌وي‌رهبري‌آن‌را بر عهده‌دارد، را در متن‌زندگي‌سياسي‌واجتماعي‌خودمان‌جستجو كنيم.

نشانه‌هاي ظهور امام(عج) را كتاب‌ها به‌ميزاني‌كه‌ما در متن‌زندگي‌سياسي‌وفرهنگي‌معاصر، در آگاهي، مقاومت، وحدت‌كلمه، انسجام‌سياسي، فداكاري، توانايي‌هاي‌انقلابي‌وسياسي‌وتبليغاتي‌مان‌مي‌يابيم، نمي‌كاوند.

شيوهِ‌جوانان‌ما در پژوهش‌از نشانه‌هاي‌ظهور امام(عج) كه تنها از كتاب ها استفاده مي‌شود، شيوه‌اي‌كاملاً منفي‌است. ما بايد مفهوم‌انتظار را تصحيح‌ وحالت‌انتظار را به‌سمت‌مثبت‌جهت‌دهي‌كنيم. فرق‌دو مفهوم‌اين‌است‌كه‌مفهوم‌نخست، نقش‌انسان‌را در مسألهِ‌انتظار، منفي‌جلوه‌گر مي‌سازد، ولي‌مفهوم‌دوم، اين‌نقش‌را در روند ظهور امام(عج) مثبت،‌فعّال‌ومرتبط‌با زندگي‌ووضعيت‌سياسي‌وانقلابي‌ودرد ورنج‌ما قرار مي‌دهد.

از معمّر بن‌خلاّد از حضرت‌ابي‌الحسن(عج) در تفسير سخن‌خداي‌تعالي:

<الم، اَحسب‌النّاس‌ان‌يتركوا ان‌يقولوا آمّنا وهُم‌لا يفتنون>23

<الف، لام، ميم، آيا مردم‌پنداشتند كه‌تا گفتند ايمان‌آورديم، رها مي‌شوند ومورد آزمايش‌قرار نمي‌گيرند؟>

نقل‌است‌كه‌حضرت(ع) فرمود:

<يفتُنونَ كما يُفتن‌الذهب، ثُمَّ قال: يُخلصون‌كما يُخلص‌الذهب>24

<[مردم] آزمايش‌مي‌شوند، چنان‌كه‌طلا آزمايش‌مي‌شود. سپس‌فرمود: ناخالصي‌مردم‌گرفته‌مي‌شود. چنان‌كه‌طلا را خالص‌مي‌سازند>.

منصور صيقل‌مي‌گويد: من‌وحارث‌بن‌مغيره‌كه‌از اصحاب‌واز شيعيان‌ما است، نشسته‌بوديم‌و[دربارهِ‌ظهور امام‌عصر(عج)] با هم‌سخن‌مي‌گفتيم، چنان‌كه‌حضرت‌امام‌صادق(ع) سخنان‌ما را مي‌شنيد. امام‌رو به‌ما كرد وفرمود:

<في‌ايّ شيءٍ انتم‌هاهنا؟ هيهات‌لا واللّهِ لا يكون‌ما تمدّون‌اليه‌اعينكم‌حتّي تميزّوا.>

<براي‌چه‌اين‌جا نشسته‌ايد؟ دريغا! نه‌به‌خدا قسم‌آنچه‌كه‌انتظارش‌را مي‌كشيد واقع‌نخواهد شد، مگر آن‌كه‌متمايز (آزمايش) شويد>.

منصور از امام‌صادق(ع) نقل‌مي‌كند كه‌فرمود:

<يا منصور! انّ هذا الامر لا يأتيكم‌اِلاّ بعد اياسٍ، لا واللّهِ حتّي يميّزوا، لا واللّهِ حتّي‌يشقي من‌يشقي ويَسعَدُ مَن يَسعَدُ.>25

<اي‌منصور! ظهور امام(ع) واقع‌نمي‌شود مگر پس‌از نوميدي، نه‌به‌خدا مگر آن‌كه‌متمايز شوند. نه‌به‌خدا مگر آن‌كه‌شقي‌ونيكبخت‌هر دو خود را نشان‌دهند>.

بنابراين، ارتباط‌ظهور امام‌عصر(عج) با‌علم‌ما، متن‌زندگي‌ما، گرفتاري‌ودرد ورنج‌ما نيكبختي‌وبدبختي‌ما بيش‌تر از ارتباط‌آن‌با نشانه‌هاي‌كيهاني‌ذكر شده‌در كتاب‌هاست و‌اين، مفهومي‌است‌كه‌بايد در آن‌با ديدهِ‌تعميق‌وروشنگري‌بنگريم.

‌چه‌كسي‌منتظر ديگري‌است، ما يا امام(ع)؟

‌با توجه به اين‌مفهوم، مسأله‌برعكس‌مي‌شود وامام(ع) منتظر حركت‌ومقاومت وجهاد ما خواهد بود، نه‌ما منتظر ايشان. مسألهِ‌ظهور امام(ع) هنگامي‌كه‌با واقعيت‌هاي‌سياسي‌وانقلابي‌ما مرتبط‌باشد، بي‌گمان‌اين‌ماييم‌كه‌اين‌واقعيت‌ها را تحقق‌مي‌بخشيم. در نتيجه‌در اين رابطه ما دو گونه‌عملكرد مي‌توانيم‌از خود بروز دهيم: يا آن‌كه‌با اقدام‌وحركت،‌اتحاد ونظم‌تشكيلاتي،‌داد ودهش،‌فداكاري‌و‌امر به‌معروف‌زمينهِ‌قيام‌آن‌حضرت‌را فراهم‌كنيم‌يا آن‌كه‌كار را به‌عهدهِ‌ديگران‌بگذاريم، خود از هرگونه‌اقدامي‌شانه‌خالي‌كنيم‌واز رويارويي‌با مسؤ‌وليت‌ها بگريزيم.

‌ارزش‌انتظار

‌براي‌مفهوم‌مثبت‌ومقبول‌<انتظار> در منابع‌اسلامي‌ارزش‌و‌اهمّيت زيادي‌قايل‌شده‌اند. از رسول‌خدا(ص) روايت‌شده‌است:

<افضل‌اعمال‌اُمّتي‌الانتظار>26

<برترين‌اعمال‌امّت‌من‌انتظار است>.

باز از آن‌حضرت‌است‌كه:

<انتظار الفرج‌عبادهٌ>27

<انتظار فرج، خود عبادت‌است>.

در سخن‌ديگري‌است:

<المنتظر لاِ َمرِنا كالمتشحّطِ بدمه.>28

<كسي‌كه‌انتظار امر ما را بكشد (منتظر ظهور) چونان‌كسي‌است‌كه‌[در راه‌خدا] به‌خون‌خود درغلتيده‌باشد>.

اين‌ارزش‌بزرگي‌كه‌در روايت‌ها‌براي‌انتظار قايل‌شده‌اند،‌با تصور مثبت‌از اين‌معنا تناسب‌دارد واز تصوّر منفي‌انتظار به‌معني‌<مترصد بودن> بسيار دور است.

------------------

پي نوشت ها:

1. ‌ص‌،45 و 47.

2. آيا حديث‌حاضر وغايب‌شنيده‌اي؟

‌من‌در ميان‌جمع‌ودلم‌جاي‌ديگر است.

3. كساني‌كه‌عليه‌منافع‌استكبار دست‌به‌عمليات‌شهادت‌طلبانه‌مي‌زنند.

4. قصص‌، 77.

5. بقره‌، 201.

6 . اسراء ، 29.

7 . مائده‌، 54.

8 . نهج‌البلاغه‌با ترجمهِ‌دكتر شهيدي، خ‌193، ص‌226؛ نهج‌البلاغهِ‌فيض‌الاسلام، خ‌184، ص‌611.

9 . كنايه‌از دريافت‌وحي‌الهي.

10. مزمل، 71.

11. نهج‌البلاغه‌دكتر شهيدي، ص‌225 و226.

12. آل‌عمران، 139.

13. قصص‌، 5 و6.

14. انبياء، 105.

15. مجادله، 21.

16. حج‌،40.

17. بقره،‌143.

18. همان، 193.

19. انفال، 60.

20. آنان‌كه‌زمان‌خاصي‌را براي‌ظهور حضرت‌حجت(ع) پيش‌بيني‌مي‌كنند (مترجم).

21. الزام‌الناصب، ج‌1، ص‌260.

22. همان.

23. عنكبوت، 1 و2.

24. الزام‌الناصب، ج‌1، ص‌261.

25. همان.

26. الزام‌الناصب، ج‌1، ص‌469.

27. همان.

28. همان.